

| معرفی کتاب «جام جهانی در جوادیه»

همه چیز با یک بلوف شروع شد



● عنوان: جام جهانی در جوادیه

● نویسنده: داوود امیریان

● ناشر: قدیانی

● تعداد صفحات: ۲۷۲

● توضیحات:

این کتاب، رمانی نوجوان درباره چند پسر

عاشق فوتبال است که می‌خواهند مسابقه

فوتبالی در محله‌شان برگزار کنند؛ اما به‌خاطر

یک فراخوان، مسابقه‌شان جهانی می‌شود.

«گودِ علی» که زمین فوتبال خاکی و قدیمی محله جوادیه است، تبدیل به یک ورزشگاه بزرگ و پرجمعیت می‌شود؛ جایی که در آن نمایندگان همهٔ دنیا حضور پیدا می‌کنند؛ چرا؟ چون سیاوش، فراخوان مسابقهٔ فوتبال محله‌شان را علاوه‌بر فارسی به انگلیسی هم می‌نویسد و باعث می‌شود جام جهانی به محلهٔ جوادیه بیاید.

فراخوان انگلیسی برای یک بازی محلی!

کلاس چهارم دبستان بودم که با «جام جهانی در جوادیه» مواجه شدم. یک کتاب تازه منتشرشده که آن روزها به‌اندازهٔ امروز معروف نبود. من به‌عنوان اولین نسل خوانندگان کتاب، بدون هیچ پیش‌زمینه، با هیجان و اشتیاق داستان را دنبال کردم و هیچ تصویری از روند

قصه و پایانش نداشتم.

ماجرا از جایی شروع می‌شود که «الکس»، پسر سفیر کانادا، فراخوان مسابقات فوتبال محله سیاهش را می‌بیند. سیاهش اهل محله جوادیه و عاشق فوتبال است، زبان انگلیسی‌اش هم خوب است و به همین خاطر به پسر سفیر کانادا، فارسی یاد می‌دهد. الکس از سیاهش می‌پرسد که چرا فراخوان را به دو زبان انگلیسی و فارسی نوشته و او در لحظه پاسخ می‌دهد که تیم‌های خارجی هم قرار است در این مسابقه شرکت کنند؛ درحالی‌که هیچ تیم خارجی‌ای در کار نیست! همین باعث می‌شود که الکس، دوستانش را از سفارتخانه کشورهای دیگر، به مسابقات محله جوادیه دعوت کند و سیاهش هم در به در

به دنبال تیم خارجی بگردد تا حرفی که به الکس زده، روی زمین نماند.

خواستن، توانستن است؟

«جام جهانی در جوادیه» برای من ده ساله در سال ۸۴، کتاب فوق العاده‌ای بود. تصور نمی‌کردم که روند داستان این‌طور پیش برود. فکر می‌کردم مثل کارتون «فوتبالیست‌ها»، چند پسریچه مسابقه فوتبال دارند و گروهی برنده و گروهی بازنده می‌شود؛ اما این کتاب قصه‌ای متفاوت داشت. قصه بیشتر از اینکه راجع به فوتبال باشد، راجع به بچه‌های یک محله بود که می‌خواستند به کمک همدیگر یک کار مهم انجام بدهند، هیجان و همکاری آن‌ها من را هم سر شوق

می‌آورد؛ «من»، یعنی دختری ده‌ساله که آن‌قدرها هم فوتبال دوست نداشت.

وقتی چنین کتابی برای یک دختر جذاب باشد احتمالاً جذابیت دوچندانی برای پسرها، خصوصاً پسرهای عاشق فوتبال، خواهد داشت؛ چون خیلی بیشتر از قوانین بازی سر در می‌آورند. «پسر تو چرا متوجه نیستی؟ بازی بعدی ما با آلمانی‌هاست. اگر آن‌ها این بازی را ببرند، از ما سه امتیاز جلو می‌افتند. باید لااقل این بازی مساوی بشود.» حالا که فکر می‌کنم، در ده سالگی از چنین گفت‌وگوهای خیلی چیزی نمی‌فهمیدم؛ اما هیجان بازی را به‌خوبی درک می‌کردم. «با سروصدای مجتبی ریزه و مصطفی و بعد نریمان و رشید و سعید، کم‌کم پسرها هم متوجه این

موضوع شدند. حالا کفه ترازو به نفع اسپانیایی‌ها سنگین شد. اسپانیایی‌ها تعجب کرده بودند که چرا جمعیت یکپارچه آن‌ها را تشویق می‌کند.»

من هم مثل باقی خوانندگان کتاب منتظر بودم که در پایان قصه، ایران قهرمان این جام جهانی شود و سیاوش و بچه‌های محله جوادیه به‌عنوان میزبان مسابقات، جام را بالا ببرند؛ اما پایان داستان با تصورات من متفاوت بود و شاید همین هم باعث شد که تا همیشه به‌عنوان یک قصه خوب در خاطرم بماند.

بعد از آن کتاب‌های زیادی از همین نویسنده، یعنی داوود امیریان خواندم. با «رفاقت به سبک تانک» خندیدم و در «گردان قاطرچی‌ها» با یک سیاوش دیگر

آشنا شدم، ولی «جام جهانی در جوادیه» همیشه در
خاطرم ماند. حالا که تقریباً بیست سال گذشته، سیاوش
هنوز هم همان‌جا در «گودِ علی»، زمین خاکی بازی
بچه‌های محله، ایستاده است و منتظر شماس است که به
سراغش برود تا قصهٔ جام جهانی محله‌شان را برایتان
تعریف کند.

خوانش یک صفحه از کتاب

سیاوش گفت: «آقا عماد، اصلیت کجاییه؟»
- عراقی

سیاوش چند لحظه سکوت کرد. عماد گفت: «پدرم
اصالتاً ایرانی است و مادرم عراقی. قبل از به دنیا آمدن
من صدام حسین دستور داد کسانی که پدر یا مادرشان

ایرانی هستند باید از عراق خارج شوند. پدرم مجبور شد
با خانواده‌اش بیاید ایران.»

– خب عربی بلدی؟

عماد با تعجب گفت: «خب، معلومه.»

– می‌شود یک خواهش کنم؟

عماد با تعجب به سیاوش نگاه می‌کرد. سیاوش گفت:
«به بچه‌های تیمت بگو فقط عربی حرف بزنند؛ چون
قراره شما به عنوان تیم منتخب عرب تو مسابقات بازی
کنید. متوجه منظورم می‌شوی؟»

عماد لبخند زد: «متوجه‌ام. اتفاقاً با اینکه بچه‌های تیم
هر کدام مال یک کشور عربی مثل عراق، کویت، بحرین،
سوریه و قطر هستند، اما عربی صحبت می‌کنند.»

- برای پرچمتان فکری کرده‌اید؟
- نه

سیاوش به فکر فرو رفت. عماد گفت: «به نظرم چون
ما همگی عرب هستیم و مسلمان، یک پرچم سفید با
یک الله اکبر سبز رنگ را به عنوان پرچم انتخاب کنیم.
چطوره؟»
- بارک الله! خیلی خوبه.